

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الہی نامہ

تہیہ و تنظیم:

مرتضی پاک نیت

مقدمه:

الهی نامه کتابی است که نویسنده آن آیت الله حسن زاده املی است، که آخرین چاپ آن در سال ۱۳۸۷ بوده است، بنده زمانی که این کتاب را از کتاب

های قدیمی پیدا کردم کامل نشستم و آن را خواندم، انقدر زیبا بود که اشک از چشمانم جاری شد، حیثم اندان رادر قالب وورد و پی دی اف بخارش کنم، بر همین

دلیل تصمیم گرفتم، نسخ پی دی اف آن رادر اختیار عموم قرار بگیرد، تا دیگران هم از خواندن آن لذت ببرند. مکته جالب این جاست که این نسخه را با فونت

ایران تستلیق بخارش کردیم تا جلوه خاص و زیبایی بخشد. حیث است که این اشعار ناب و خالص با فونت ساده نوشته شود، این نسخه رایگان بوده و در دستر اینترنت

قابل دانلود می باشد.

سپاس میکران.



کوشه ای از زندگی آیت الله حسن زاده آملی:

حسن طبری آملی مشهور به حسن حسن زاده آملی و علامه حسن زاده آملی (زاده ۱۳۰۷، ایرا، آمل، مازندران) فیلسوف متأله، روحانی مجتهد، عارف، اخترشناس و مدرس دروس حوزوی است. وی را علامه ذوالفنون و علامه دهر نیز می نامند و وی در ادبیات، علوم غریبه، ریاضی، هیئت و طب تبحر و از خود اشعار حکیمانه ای نیز دارد. وی به غیر از زبان فارسی و زبان مازندرانی به زبان فرانسوی و عربی نیز تسلط دارد. اشعاری نیز به زبان های فارسی، طبری و تازی سروده است.

حسن زاده آملی در اواخر سال ۱۳۰۷ هجری خورشیدی در روستای ایرای لاریجان آمل متولد شد. وی در سن شش سالگی، به مکتب خانه رفت و خواندن و نوشتن یاد گرفت. تعدادی از جزوات متداول در مکتب خانه های آن زمان را خواند. سپس وارد دوره ابتدایی دروس حوزوی شد. تاریخ ورود وی به حوزه علمیه مهرماه سال ۱۳۲۳ هجری شمسی بود.

متون ابتدائیه درس حوزه را در آمل نزد آیات و واعظان محمد غروی، عزیزالله طبرسی، احمد اعتمادی و عبدالله اشراقی و ابوالقاسم رجائی و میرزا ابوالقاسم فرسیو و اساتید دیگر فرا گرفت و در آمل آغاز به تدریس چند کتاب مقدماتی نمود. خود زندگی نامه مشهوری از وی منتشر شده است که اینگونه آغاز می شود:

"بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين"

با تحیت و سلام: ارباب معرفت دانند که احیای آثار و تراجم احوال بزرگان علم تا چه اندازه برای همه طبقات اجتماع از هر حیث مفید است ولی این کمترین درباره خود چه بنگارد که نه تألیفی شایان تعریف دارد، و نه تصنیفی سزاوار تحسین. نه عقده‌ای را به بنان خود گشوده است، و نه مشکلی را به بیان خود حل کرده است. نه اهل حلّ و عقد است، و نه مرد رتق و فتق. نه بمقامی واصل شده است، و نه بهره‌ای از او حاصل. گویی درباره وی گفته آمد:

نه شگوفه‌ای، نه برگ، نه ثمر، نه سایه دارم
همه حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را

مهاجرت به تهران:

وی در شهریور ۱۳۲۹ خورشیدی به تهران آمد و چند سالی در مدرسه حاج ابوالفتح به سر برد و باقی کتب حوزوی را نزد سید احمد لواسانی خواند. چندین سال در مدرسه مروی به سر برد و زیر نظر محمدتقی آملی و ابوالحسن شعرانی به مدت ۱۳ سال درس خواند و از او اجازه اجتهاد دریافت داشت.

مهاجرت از تهران به قم:

در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی به قصد اقامت در قم، تهران را ترک گفته و پس از ورود به قم، آغاز به تدریس معارف حوزوی و فنون ریاضی نمود. ایشان در قم نزد علامه سید محمدحسین طباطبایی، و به سفارش وی از سید محمد حسن الهی طباطبایی استفاده برده است. حسن زاده آملی به مدت ۱۷ سال از محضر سید محمد حسین طباطبایی بهره بردند و در نزد وی کتاب‌های زیادی خواندند.

تدریس:

بعضی از دروسی که حسن زاده آملی تدریس نموده است، به شرح ذیل می‌باشد:

چهار دوره اشارات با شرح خواجه (صفحه ۲۵۳)

مصباح الانس به مدت هشت سال در حوزه علمیه قم برای حجت‌الاسلام مندری نجف‌آبادی و دکتر امامی نجف‌آبادی و دوره دوم تدریس آن که در سال ۱۳۷۰ آغاز و به دلیل کسالت وی در سال ۱۳۷۱ تعطیل شد. (صفحه ۲۵۵).

شرح فصوص الحکم داوود بن محمود قیصری چهار دوره که برای شاگردان املاء می‌کرد و آنان می‌نوشتند. (صفحه ۲۵۵).

یک دوره کامل شفا شیخ الرئیس که در ضمن تدریس از روی چندین نسخه تصحیح شده و تعلیقات و حواشی کرد (صفحه ۲۵۴).

چهار دوره تمهید القواعد در حوزه علمیه قم که هر دوره حدود چهار سال به طول انجامید. (صفحه ۲۵۴).

«اگر مانالاؤس» که مدت سه سال در حوزه علمیه قم به طول انجامید (صفحه ۲۵۶).

دو کتاب «اگر تاوڈوسیوس و مساکن» به تحریر خواجه طوسی (صفحه ۲۵۷).

اصول اقلیدس (صفحه ۲۵۷).

دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی (صفحه ۲۶۳).

دروس معرفه الوقت و القبلة

در ضمن تصحیح و اعراب گذاری اصول کافی نیز به درخواست علامه شعرانی توسط ایشان صورت گرفته است.

در نگاه دیگران:

استاد وی علامه طباطبایی درباره او گفته است: «حسن زاده را کسی نشناخت جز امام زمان، در ۱۹ خرداد ۱۳۹۰ از سوی مجمع عالی حکمت اسلامی قم، طی مراسمی از تلاش‌ها و خدمات علمی علامه حسن حسن‌زاده آملی تجلیل شد. در این مراسم، عبدالله جوادی آملی، شخصیت علمی حسن‌زاده آملی را ستود و گفت: «ایشان از حکمای ذوفنون معاصر به شمار می‌رود. میرزا ابوالحسن شعرانی درباره وی می‌نویسد: مولانا الاجل الموفق نجم الدین و نور الصبایه و مصباح العلم و شمس الهدایه شیخ حسن آملی معروف به حسن زاده در علم قرآن: لفظ و معنایش، باطن

و ظاهرش، قرائت و کتابت و دیگر امور متعلق به آن بر اقران خویش فائق و در تتبع احادیث و علوم ادبی مورد نیاز در آن بر غیر خویش برتر گشته است. کلمات کتاب شریف کافی را ضبط کرده و آن را به نحوه شگفت آور اعراب گذاری کرده است. در علم نجوم و ریاضیات وابسته ید طولایی دارد و در استخراج افلاک و کسوفین دارای مهارت است. او در علوم شرعیه عقلیه و نقلیه سوار کار ماهر میدان مسابقه است. من او را بر استنباط فروع از اصول توانا دیدم و به او اجازه دادم روایاتی که نقل آن برای من صحیح است، از من روایت نماید.

اعتدال عرفانی:

وی در تبیین آثار عرفانی عمیق همچون اشعار از خط تعادل عدول نمی‌کنند. در مراتب سلوکی نیز اصل نزد وی بر اعتدال است.

دهان:

دهان و عقل: دهان باب الله است، صادرات و وارداتش را کنترل کنید، دهان گوش جان است، سعی کنید چانه‌تان را عقل بچرخاند. انسان دو دهان دارد؛ یکی گوش که دهان روح او است و دیگر دهان که دهان تن او است. این دو دهان خیلی محترم اند. انسان باید خیلی مواظب آنها باشد. یعنی باید صادرات و واردات اینها را خیلی مراقب باشد. آنهایی که هرزه خوراک می‌شوند، هرزه کار شده و کسانی که هرزه شنو می‌شوند، هرزه گو می‌شوند.

تجارب روحی معنوی:

۱. **مکاشفه:** در عنفوان جوانی و آغاز درس زندگانی که در مسجد جامع آمل سرگرم به صرف و تهجد عزمی راسخ و ارادتی ثابت داشتیم؛ در رؤیای مبارک سحری به ارض اقدس رضوی تشریف حاصل کردم و به زیادت جمال دل‌آرای ولی الله اعظم، ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا - علیه و علی آبائه و ابنائه آلف التحیه و الثناء - نائل شدم.

۲. **خلع بدن:** در سحر شب یکشنبه ۵ مردادماه ۱۳۴۸ بعد از ادای نافله شب و نافله و فریضه صبح در اربعینی که ذکر جلاله «الله» را هر روز بعد از نماز صبح به عددی خاص داشتیم، بعد از این ذکر به توجه نشستیم که ناگهان جذبه و حالتی دست داد و بدن طوری به صدا درآمد و می‌لرزید، آن چنان صدایی که مثلاً تراکتور روی سنگ‌های درشت و جاده ناهموار می‌رود، دیدم که جانم از بدنم مفارقت کرد و متصاعد شد ولی در بدنی مثل بدن عالم خواب قرار دارد، تا قدری بالا رفت.

الهی، به حق خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم ده!

الهی، راز دل را نهستن دشوار است و کفتن دشوار تر.

الهی، "یا من یعفو عن الکثیر و یعطی الکثیر بالقلیل"، از زحمت کثرتم و اره‌ان و رحمت وحدتم ده!

الهی، سالیانی می‌پنداشتم که ما حافظ دین تو ایم، "استغفرک اللهم!" در این لیله الرغائب ۱۳۹۰ هجری قمری.

فهمیدم که دین تو حافظ ماست، (احمدک اللهم!)

الهی، چگونه خاموش باشم که دل در جوش و خروش است، و چگونه سخن گویم که خردمدهوش و پهوش است.

الهی، ماهمه چاره ایم و تنها تو چاره ای، و ماهمه بیج کاره ایم و تنها تو کاره ای.

الهی، از پای تا فرقم، در نور تو غرقم. "یا نور السموات و الارض، انعمت فرذا!"

الهی، شان این کلمه کوچک که به این علو و عظمت است، پس "یا علی یا عظیم"، شان مستکرم این همه کلمات

شکفت لاتناهی چون خواهد بود؟

الهی، وای بر من اگر دانستم، رهنم شود و کتابم حجابم!

الهی، چون تو حاضری چه جویم، و چون تو ناظری چه گویم.

الهی، چگونه گویم نشناختمت که شناختمت، و چگونه گویم شناختمت که نشناختمت.

الهی، چون عوائل طاحونه، چشم بسته و تن خسته ام، راه بسیاری روم و مسافتی نمی‌پاییم. وای من اگر دستم

نگیری و راهیابی ام ندی!

الهی، خودت آگاهی که دریای دلم را جزر و مد است: یا "باط" بستم ده، و یا "قابض" قبضم کن!

الهی، دست با ادب دراز است و پای بی ادب، "یا باسط الیدین بالرحمه، خذیدی!"

الهی، بسیار کسانی دعوی بندگی کرده اند و دم از ترک دنیا زده اند، تا دنیا بدیشان روی آورد، جزوی همه را

پشت پا زده اند. این بنده در معرض امتحان در نیامده شرمسار است، به حق خودت ثبت قلبی علی دینک!

الهی، ناتوانم و در راهم و گردنه‌های سخت در پیش است و رهنمای بسیار در کمین و بارگران بردوش.

یا هادی، "اهدنا الصراط المستقیم" * صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین! *

الهی، از روی اقباب و ماه و ستارگان شرمزده ام، از انس و جان شرمزده ام، حتی از روی شیطان

شرمزده ام، که همه در کار خود استوارند و این سست عهد، ناپایدار.

الهی، رجب بگذشت، و ما از خود نکذشتیم، تو از ما بگذر!

الهی، عاقبت چه خواهد شد و با ابد چه باید کرد؟

الهی، عارفان گویند "عرفنی نفسک" این جاہل گوید (عرفنی نفسی!)

الهی، اہل ادب گویند بہ صدرم تصرفی بنفرما، این بی ادب گوید بر بطنم دست تصرفی نہ!

الهی، در اہم، اگر دوبارہ ام کو بی "لم نجد لہ عنما" چه کنم؟

الهی، آزمودم تا شکم دایر است، دل بایر است. "یا من یحیی الارض المیتة" دل دایر مہ!

الهی، ہمہ گویند خدا کو، حسن گوید جز خدا کو.

الهی، ہمہ از تو دو خواهند، و حسن از تو دردا!

الهی، ان خواہم کہ ہیج نخواہم.

الهی، اگر تقسیم شود بہ من بیش از این کہ دادی نمی رسد، "فلک الحمد"!

الهی، ما را یار ای دیدن خورشید نیست، دم از دیدار خورشید افرین چون زنیم؟!

الهی، ہمہ گویند بہ، حسن گوید بکیر.

الهی، همه سراسوده خواهند، و حسن بی تابی، همه سالان خواهند، و حسن بی سلامی.

الهی، چون در تومی نکریم از آنچه خوانده ام شرم دارم.

الهی، از من برهان توحید خواهند، و من دلیل تکثیر.

الهی، از من پرسند توحید یعنی چه، حسن گوید تکثیر یعنی چه.

الهی، از نماز و روزه ام توبه کردم، به حق اهل نماز و روزه ات توبه این ناهل را پذیر!

الهی، به فضلت سینه بی کینه ام دادی، به جودت شرح صدرم عطا بفرما!

الهی، عقل گوید "الحذر الحذر!" عشق گوید "العجل العجل!" ان گوید دور باش، و این گوید زود باش!

الهی، ضعیف ظلوم و جهول کجا، و واحد قهار کجا.

الهی، ان که از خوردن و خوابیدن شرم دارد، از دیگر امور چه گوید.

الهی، اگر چه درویشم، ولی دارا تر از من کیست، که تو دارایی منی.

الهی، در ذات خودم متحیرم تا چه رسد در ذات تو.

الهی، نعمت سکوتتم را به برکت "والله یضعف لمن یشاء" اضافه مضاعف کردن!

الهی، به لطف دنیا را گرفته ای، به کرمت آخرت را هم از من بگیر!

الهی، روزم را چون شبنم روحانی کردن، و شبنم را چون روز نورانی!

الهی، حسم کردی، احسم کردن!

الهی، دندان دادی، نان دادی، جان دادی، جانان بده!

الهی، همه از گناه توبه کنند، و حسن را از خودش توبه ده!

الهی، گویند که بعد سوز و کداز آورد: حسن را به قرب سوز و کداز ده!

الهی، خودت گفته ای، "واللّٰتیا سوا من روح الله".

الهی، انگشتری سلیمانی ام دادی، انگشت سلیمانی ام ده!

الهی، سرمایه کسبم دادی، توفیق کسبم ده!

الهی، اگر ستار العیوب بودی، ما از رسوایی چه می کردیم؟

الهی، من "الله کویم"، اگر چه (لا اله الا الله) گویم.

الهی، مست تو را حد نیست، ولی دیوانه ات سنگ بسیار خورد. حسن مست و دیوانه توست.

الهی، ذوق مناجات کجا و شوق کرامات کجا.

الهی، علم موجب ازدیاد حیرتم شده است: ای علم محض و نور مطلق، بر حیرتم بیقرا!

الهی، اثر و صنع تو ام، چگونه به خود نبالم.

الهی، دو وجود ندارد و یکی را قرب و بُعد نود.

الهی، هر چه بیشتر دانستم نادانتر شدم، بر نادانی ام بیقرا!

الهی، تا کعبه وصلت فرسنگهاست و در راه فرسنگها، و این لنگ به مراتب کمتر از خرچنگ است. خرچنگ

را گفتند: "به کجای روی؟" گفت: - به چین و ماچین - گفتند: با این راه و روش تو؟

الهی، دل داده معنار از لفظ چه خبر و شیفته مسمار از اسم چه اثر.

الهی، کلمات و کجالت که این قدر شیرین و دلنشین اند، خودت چونی؟

الهی، اگر از من پرسند کیستی، چه گویم؟

الهی، هرچه بیشتر فکر می‌کنم، دورتر می‌شوم.

الهی، گروهی کوکو کویند و حسن به‌هوا.

الهی، از کفتن "یا شرم دارم".

الهی، داغ دل رانه زبان تواند تقریر کند و نه قلم یارده به تحریر رساند، الحمد لله که دلدار به ناکفته و نانوشته آگاه است.

الهی، محبت والد به ولد بیش از محبت ولد به والد است، که آن اثر است نه این، با این که اعداد است و علیت و معلولیت نیست، پس محبت توبه با کفالت مطلق بایی تا چه اندازه است: "يُحِبُّهُمْ" کجا "يُحِبُّونَهُمْ" کجا؟!

الهی، از کو دکان چیزها آموختم، لاجرم کودکی پیش گرفتیم.

الهی، چون است که چشیده ما خاموشند و پنچشیده ما در خروش؟

الهی، از شیاطین جن بریدن دشوار نیست، با شیاطین انس چه باید کرد؟

الهی، خوشدم که از دردی نالم، که هر دردی را درمانی نهاده‌ای.

الهی، در خلقت شیطان که ان همه فواید و مصالح است، در خلقت ملک چه ما باشد؟

الهی، دیده را به تماشای جمال خیره کرده ای، دل را به دیدار ذوالجمال خیره گردان!

الهی، خنک آن کس که وقف تو شد!

الهی، شکرست که دولت صبرم دادی تا به ملکتم فخرم رساندی.

الهی، شکرست که از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم.

الهی، تو پاک افریده ای، ما آلوده کرده ایم.

الهی، پیشانی بر خاک نهادن آسان است، دل از خاک برداشتن دشوار است.

الهی، ظاهرا اگر عنوان باطن ما نباشد، در "یوم تئلی السراثر" چه کنیم؟

الهی، شکرست که کورینا، و کرشوا و گنگ گویایم.

الهی، دویشان بی سروپایت در کج خلوت، بی رنج پاسیر آفاق عوالم کنند، که دو تمندان را کامی میسر

نیست.

الهی، اگر کلم و یا خارم، از ان بوستان یارم.

الهی، انسان ضعیف کجا و حمل قول ثقیل کجا.

الهی، چگونه دعوی بندگی کنم، که پرندگان از من می‌رمند و ددان را منم نیستند.

الهی، گرک و پلنگ را رام توان کرد، بانفس سرکش چه باید کرد؟

الهی، چگونه ما را مراقب نباشد، که تو رقیبی، و چگونه ما را محاسبت بود که تو حسبی.

الهی، حلقه کوش من، ان دشمن "انابک الالزم یا موسی"

الهی، علف هرزه را و جین توان کرد، ولی از تخم جر حیر، خس نروید.

الهی، حق محمد و آل محمد بر ما عظیم است، "اللهم صل علی محمد و آل محمد"

الهی، نهر، بحر نگرود، ولی تواند با وی پیوندد و جدولی از او برگردد.

الهی، چون در تو می‌نگرم، رعشه بر من مستولی می‌شود، پشه با باد صرصر چه کند؟

الهی، دیده از دیدار جمال لذت می‌برد و دل از لقای ذوالجمال.

الهی، انسان را قسطا مستقیم افریده ای، افسوس که مادر میزان طغیان کرده ایم.

الهی، شکر است که نعمت صفت ایشانم بخشیدی.

الهی، نعمت ارشادم عطا فرموده ای، توفیق شکران را بهم مرحمت بفرما.

الهی، عروج به ملکوت بدون خروج از ناسوت چگونه میسر گردد: "یا من سیده ملکوت کل شیء خذیدی."

الهی، به سوی تو آمده ام، به حق خودت مرا به من برگردان.

الهی، اگر بخواهم شرمسارم، و اگر نخواهم گرفتار.

الهی، ظاهراً که این قدر زیباست، باطن چگونه است؟

الهی، آخر خودت را در حق ما اول بفرما، که آخرین شفاعت را از حم الراحمین فرماید.

الهی، دل بی حضور، چشم بی نور است، نه این صورت پندونه ان معنا.

الهی، فرزانه تر از دیوانه تو کیست.

الهی، دولت فقرم را فرید گردان.

الهی، شکر است که فهمیدم که نفهمیدم.

الهی، گریه زبان کودکی بی زبان است، آنچه خواهد از گریه تحصیل می‌کند. از کودکی راه کسب را به ما یاد داده ای، قابل کابل را از کامل کمل چه حاصل؟

الهی، یک شوریده، جهانی را می‌شوراند، این شوخ دیده را شوریده تر کن!

الهی، نبودم و خلقت وجودم بخشیده ای، خفته بودم و نعمت بیداری ام عطا کرده ای، تشنه بودم و آب حیاتم چشاده ای، متفرق بودم و کسوت جمعم پوشانده ای، توفیق دوام در سلامت هم مرحمت بفرما که "الذین هم علی صلواتهم دائمون" کامروا هستند.

الهی، مصلی کجا و مناجی کجا، تالی فرقان کجا و اهل قران کجا، تنگ آن که مصلی مناجی و تالی فرقان و اهل قران است!

الهی، عارف را با عرفان چه کار، عاشق معشوق پیندنه این و آن.

الهی، تو آنکران را به دیدن خانه خوانده ای، و درویشان را به دیدار خداوند خانه، آنان سنگ و گل دارند، و اینان جان و دل، آنان سرگرم در صورتند و اینان محو در معنا، خوشان تو آنگرمی که درویش است!

الهی، قیس عامری را لیلی، مجنون کرد، و حسن املی را لیلی افرین، این افریننده دید، و ان افریننده را در افریده،
بر دیوانگان افرین!

الهی، اگر عنایت تو دست ما را نکیرد، از چهل ماهه ما هم کاری بر نیاید.

الهی، خوشانان که همواره بر بساط قرب تو ارمیده اند!

الهی، شکر است که این تهیدست پابست تو شد.

الهی، خوشانان که در جوانی شکسته شدند، که پیری خود شکستگی است.

الهی، عقل و عشق، سگ و شیشه اند، عاشقان از عاقلان نمانند از جاهلان.

الهی، اگر کو دکان سرگرم بازی اند، مگر کلانسالان در چه کارند؟!

الهی، شکر است که پیر نشده استغفار کردم، که استغفار پیر استمرا را ماند.

الهی، ان که تو را دوست دارد، چگونه با خلقت مهربان نیست.

الهی، کی شریک دارد تا تو را شریک باشد.

الهی، من واحد بی شریکم، چگونه تو را شریک باشد.

الهی، خوشان دم که در تو گم.

الهی، از من و تو کفتن شرم دارم، "انت انت".

الهی، نه خاموش می توان بود نه گویا، در خاموشی چه کنیم، در کفتن چه گوئیم؟

الهی، تن به سوی کعبه داشتن چه سودی دهد، ان که رادل به سوی خداوند کعبه ندارد؟

الهی، عبادت ما قرب نیاورده بعد آورده است، که "فویل للمصلین" *الذین هم عن صلواتهم ساهون*

الهی، کامم را به حلاوت تلاوت کلامت شیرین بدار!

الهی، فتح قلب به ضم عین است، نصب عینم مرفوع، "اغضوا ابصارکم ترون العجائب!"

الهی، قول و فعل، قائل و فاعلند در لباس دیگر، که "کل يعمل علی شاکته" در کتاب تدوین و تکوین جز مصنف

ان کیست.

الهی، از خواندن نماز شرم دارم و از نخواندن ان شرم بیشتر.

الهی، این آفریده که بدین مهربان است، آفریننده وی در چه پایه است؟

الهی، خفتگان را نعمت بیداری ده، و بیداران را توفیق شب زنده داری و گریه و زاری!

الهی، جز این نمی شد، با که در آوزیم.

الهی، تو خود گواهی، که این سخنان از بی تابی است، بر ما متاب!

الهی، چه رسوایی از این بیشتر که گدا از گدایان گدایی کند.

الهی، جن گفتند: "سمعنا قرآنا عجا" *یهدی الی الرشد فامنا به* وای بر انسی که از جن کمتر است!

الهی، وای بر من اگر دلی از من برنجد!

الهی، ای کاش الفاطمی جز اسمای علیا و صفات حُنیث نبود، که از الوان الفاطی چه رنگها گرفته ایم.

الهی، من کیستم و اطوار خلقتم چیست؟

الهی، همه از مردن می ترسند، و حسن از زیستن، که آن کاشتن است و آن درویدن. "کَلَّا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ

رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَآتَوْا بِمِثْلِهَا" الدینا مزرعه الآخرة *جزای وفاقا*

الهی، توفیق اشغال آن رویای شیرین "یا حسن خذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ" مرحمت بفرما!

الهی، غذا به کردار و کفزار رنگ و بومی دهد: وای بر آن که دیش مزبله است!

الهی، عبادت بی معرفت خرواری به خردلی، "فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا" خرم آن که "ثُمَّ لَتَّ مَوَازِينَهُ"

الهی، میوه در طول هفته خود است، و جزا در طول عمل، بلکه نفس عمل، "یوم تجرک کل نفس ما علمت من خیر

محررا و ما علمت من سوء" خوشا آن که "روضه من ریاض الحجته" است!

الهی، در بسته نیست، ما دست و پا بسته ایم.

الهی، در جواب خطاب "یا ایها الذین امنوا" لیک بگویم مایه شرمندگی است، نگویم دور از وظیفه بندگی.

الهی، امروز هم چون "الیوم ننتقم علی افواهم" که "لا یسلُ عما یفعل و هم یسلون".

الهی، دل خوشم که الهی گویم.

الهی، دل به جمال مطلق داده ایم، هر چه با داداد.

الهی، کیست که موفق به زیارت جمال دل آرایت شد و شیدایت نشد.

الهی، کی الله گفت و لیک شنید.

الهی، حرفهایم اگر مشوش است، از دیوانه پرکننده خوش است.

الهی، گل، دماغ را معطر می کند و کندنا، دهن را انحر، با این که کاشته دیگرانند و خارج از ذات ما. پس آنچه در

خود کاشته ایم با ما چه خواهد کرد.

الهی، عمری کو کومی کتتم و حالا هو هو می گویم.

الهی، پیش از شنیدن، آب از سرپشته ساری جوشد و تشنه تشنه است، و پیش از گرسنگی، گندم از کشتزار می
روید و گرسنه گرسنه است: عشق است که در همه ساری است بلکه یکسره جز عشق نیست.

الهی، خوابهای ما را تبدیل به بیداری بفرما!

الهی، آن که سحر ندارد، از خود خبر ندارد.

الهی، ذلت و لذت، قریب هم بلکه قرین هستند، که "ان مع العسر یسرا" را هر دو در رنج تن گنج روان یابد و در
این بار گران، بار گران.

الهی، آن که عالم است عامل است: این خفته صنعتگر است نه دانشور.

الهی، آن که سرمایه دارد و از آن بهره نمی برد، از کد اگر قمار تر و پچاره تر است.

الهی، شگرت که در لباس دوستان هستم، مراد در عداد دوستانت بدار!

الهی، عاشق را ترک ما سوای معشوق، عین فرض است، که یک دل و دو معشوق کذب محض است.

الهی، در "ایک نستعین" صادقم و در "ایک نعبد" کاذب نیستم.

الہی، کریمہ "اللہ یوفی الانفس حین موتہا و التی لم تمت فی منامہا" خواب را شیرین می کند و مرک را شیرین تر.

الہی، شب پرہ را در شب پرواز باشد، و حسن را نباشد!

الہی، ہرچہ پیش آمد خوش آمد، کہ مہمان سفرہ توایم.

الہی، تن خوش است کہ برای یکتا دو تا بود، و جان خوش است کہ از دو یکتا بود.

الہی، اگر خدا خدا نکنیم چہ کنیم، و اگر ترک ما سوا نکنیم چہ کنیم؟

الہی، در حیم کہ کسی غصہ خودش را نمی خورد و غصہ روزی اش را می خورد.

الہی، فرزا نکان گنک شدند، دیوانخان چہ بگویند؟

الہی، اسمی جز بی اسمی برایم مباد!

الہی، چرا بکریم کہ تو را دارم، و چرا نکریم کہ منم.

الہی، در این جہان پر ہیاہو، چرا من ہو ہو نکنم.

الہی، بر سر نوح نبی چہ اوردند کہ تا "رب لا تدر" گفت؟! "سلام علی نوح فی العالمین"

الهی، کودکان کتابی، به وعده کردو به کمال رسند، و بزرگان کودک مآب به وعده مینو.

الهی، خوشابه حال عالین، که جز تو ندیدند و ندانند.

الهی، حرم برنامحرم حرام است، محرم چرا محروم باشد.

الهی، به امروز و فردا، نه کار امروز رسیده شدن فردا، چه کنیم با "کلهم آتیة یوم القیامة فردا"؟

الهی، بدان برماحق بسیار دارند آنچه رسد به خوبان.

الهی، جهان زندان زندان است، و جهانان بهشت آمان، ما را به زندان بدار!

الهی، قاسم که تویی، کسی محروم و مغبون نیست.

الهی، باددان بتوان به سر بردن، بادونان چه باید کرد؟

الهی، چه عذابی از حجاب سخت است، به حق خودت از جهنم حجابم وارمان!

الهی، توبه از گناه آسان است، توفیق ده که از عبادتمان توبه کنیم!

الهی، حسن آملی، مالالآمال بود، در راه یک امل همه را پامال کرد. "یا منتهی امل الاملین" دیگر خود دانی.

الهی، شکر است که می گویم شکر است.

الهی، اگر اخرم مثل اولم باشد، بدابه اول و آخرم.

الهی، خلقی در ناسوت متوغلند و جمعی به مثال ملتند و قلبی در ملکوت مبهوت، "سجانهک ما اعظم خلقک و امرک!"

الهی، از نام بردن انبیاء و ملائکه شرم دارم، که با کدام زبان بانام تو چه کنم که فرموده ای "عظم اسمانی" و با تلاوت کتاب تو چه که "لایمسه الا المطهرون".

الهی، (لولا الشیطان لبطل التکلیف، سجانهک ما احسن صنعک).

الهی، شکر است که پریشانی به مقام یقین رسیده است.

الهی، شکر است که از تنهایی و خلوت لذت می برم، چه تنها از خلوت وحشت دارد.

الهی، به کبریائی ات سوگند که از ثیاب فقر فخر دارم و از فاخر شرم، که در آن هم رنگ پیروای دل شکسته ام و در این، یم دل شکستن است، چه کنم که در این اوان بی اساس "لولا اللباس لالتبس الامر علی اکثر الناس"

الهی، لذت گر سگی را در کامم برکت ده!

الهی، حشر با عالم خیال که این قدر لذیذ است، حشر با عالم عقل چه خواهد بود.

الهی، آدم ردم نکن، آتشینم کرده ای سردم نکن.

الهی، اگر تاقیامت برای یک صغیره استغفار کنم، از شرمندگی تقصیر بندگی به در نخواهم شد.

الهی، سخن در عفو و رحمت نیست گیرم که تو بخشایی ام، من از شرمندگی چه کنم، تو خود گواهی که استغفار شرم دارم.

الهی، استغفار خواستن غفران توست، با خاطره گناه چه کنیم؟

الهی، چه باید کرد که گناه فراموش شود، وگرنه ببار گناه اگر برانی، شرمنده، و اگر نوازی شرمنده ترم.

الهی، دیگر از بهشت لذت تو انم برد، چه، عفو احسان در ازای جرم و عصیان، انفعال بیشتر آورد، مگر جنت لقا نصیب شود که در حضور تام، جز تو فراموش شود.

الهی، ماه مبارک ۱۳۹۰ ه. ق. را حرام کردم، که نه قدر روزه را دانستم و نه قدر قدر را: نه قرآن خواندم و نه سحر داشتم و نه سهر. در لیلۃ الجوائز جز شرمساری چه می برم. خوشا به حال صائم که "له فرحان حین یفطر و حین یلتقی ربه" بدابه عالم که "لی حُرثان". بار الهی، آهم جهنم سوز است.

الهی، وای بر آن که در شب قدر فرشته بر او فرود نیامده باد و بومدم و، همشین کردد!

الهی، یقینم را زیاد کردان و اظطرابم را به اطمینان مبدل کن و آنی را که در آخر خواهی کنی در اول کن، که شفاعت آخرین از آن ارحم الراحمین است.

الهی، دل خوش بودم که گاهی گریه سوزناک داشتم و دانه های اشک آتشین می ریختم، ولی این فیض هم از من بریده شد که یم زوال بصر است و امور مهمی که در آن ها ائثال فرمان تو است در نظر. ولی با الهما، عاشق نگرید چه کند و بنده فرمان نبرد چه کند؟

الهی، مراد سایه خاتم "صلی الله علیه وآله" داشتی، که تو را یابم و بندگانت را دریابم، شکر این موبت چگونه گذارم. بار الهما، ناپاک را به سویت بار نیست و بانبذگانت کار نیست، دستم را بدار تا در راهم استوار باشم! الهی، دهن آلوده را با کتبت جکار که "لایممه الا المظرون". وای بر آن مرشدی که دهنش پلید است: چه، آن نارشید کود شیطان مرید است: اگر در اشکار بایزید است در پنهان بایزید است.

الهی، حشر و صحبت با خیالات، نوعی از ماینجویاست، که "ابحنون قنون". به حرمت عوامل عقول از آنم برهان و به اینم برسان، که این حضور نور دهد و آن صحبت نطمت.

الهی، چگونه شور و نوایم نباشد، که از آنچه در کامم ریختی، اگر کوه دماوند از آن لب ترکند، پای کوبان سراز
پاشد و دست افشان از دست برود.

الهی، اگر علم رهن شود، عاصم جز تو کیست.

الهی، اگر دانشمند رهن شود از هر اهریمنی بدتر است، که دزد با چراغ است.

الهی، حاصل یک عمر درس و بختم این شد که جهان را جهانانی است و انسان را سروسامانی.

الهی، ای آشنایم، تو خود دانی که بیگانه ام، بیگانه ترم کن. خوشابه حال مومن که غریب است!

الهی، در این شب دوشنبه سلخ شهر اسد المبارک ۱۳۹۰ ه.ق. با کسب اجازه از حضور انور شما، نام کشور پهناور
هستی را عشق آباد گذاشتم.

الهی، ستاره شناس شدم و خود شناس نشدم، از رموز زیج و ربیع مجیب و اسطرلاب با خبرم و از اسرار جام
جم خویش بی خبر.

الهی، بت سنگین شکستن نیک آسان است، و بت نفس شکستن سخت دشوار، خنک ان که از امت
خلیل بت شکن است، که هر دو را بشکست!

الهی، اگر سرمویی باورم شود که پیشه ام در پیشگاه تو پذیرفته است، چون سروری که از وزش صبا به چپ و راست می‌چمد، چنان پای کوبی و دست اقتضائی کنم که سنگ و گل را از شورم بشورانم و کوه را از سازم برقصانم.

الهی، سر تا سر ذرات عوالم وجود در جنب و جوشند، چگونه حسن خاموش باشد.

الهی، آن که را عشق نیست ارزش چیست؟

الهی، خروس را سحر باشد و حسن را نباشد!

الهی، سرد راه سردار دادن آسان است و دل به دست دلدار دادن دشوار، که ان جهاد اصغر است و این اکبر.

الهی، حسن عبدالله، عبدالله خراب آبادی بود و حال عبدالبجال عشق آبادی شد.

الهی، حاصل فکرم بی فکری است، خنک آن که از فکر گذشت!

الهی، خانه کجا و صاحب خانه کجا؟ طائف آن کجا و عارف این کجا؟ آن سفر جهانی است و این روحانی، آن برای دوتمند است و این برای درویش: آن اهل و عیال را وداع کند و این ماسوار را، آن ترک مال

کند و این ترک جان: سفر آن در ماه مخصوص است و این راهمه ماه، و آن را یک بار است و این راهمه
 عمر، آن سفر آفاق کند و این سیر انفس: راه آن را پایان است و این را نهایت بود: آن می رود که برگردد
 و این می رود که از او نام و نشانی نباشد: آن فرش پلاید و این عرش: آن محرم می شود، و این محرم: آن
 لباس احرام می پوشد و این از خود عاری می شود: آن لیک می گوید و این لیک می شود: آن تا به مسجد
 احرام رسد و این از مسجد اقصی بگذرد: آن اسلام جهر کند و این اثناق قمر: آن را کوه صفاست و این را
 روح صفا: سعی آن چند مره بین صفا و مروه است و سعی این یک مره در کشور هستی: آن هروله می کند و این
 پرواز: آن مقام ابراهیم طلب کند و این مقام ابراهیم، آن آب زمزم نوشد و این آب حیات: آن
 عرفات پند و این عرفات: آن را یک روز و قوف است و این راهمه روز: آن از عرفات به مشعر کوچک
 کند و این از دنیا به محشر، آن درک منا آرزو کند و این ترک تمنا را: آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را: آن
 رمی جمرات کند و این رجم همزات: آن حلق راس کند و این ترم سر: آن را "لَا فُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ"
 است و این را "نبي العمر" آن بهشت طلبد و این بهشت آفرین: لاجرم آن حاجی شود و این ناجی: خنک
 آن حاجی که ناجی است!

الهی، وسعت جهان کیانی که این است، فُحْتِ عالم ربّانی چون خواهد بود؟

الهی، از من آهی و از تو نگاهی.

الهی، به ۴۳ رسیده ام. چند سال ایام صباوت بود و بعد از آن تا اربعین، دوران نخبوت جوانی و غرور تحصیل قنون و جنون، اینک حاصل بیداری دو ساله ام، آه گاه گاهی است. "یا لاله الا انت"، جز آه در

بساط ندارم، از من آهی و از تو نگاهی.

الهی، عمری آه در بساط نداشتم و اینک جز آه در بساط ندارم.

الهی، غبطه ملائکه ای می خورم که جز بوجد ندانند. کاش حسن از ازل تا ابد در یک سجده بود!

الهی، تا کی عبدالمهوی باشم، به عزتت عبدالمهوشدم.

الهی، از نخوردن رسوایم و از خوردن رسواتر.

الهی، مست تر از آن که مست تو نیست کیست.

الهی، عبدالله و محمد و علی و فاطمین و حسین را به حسن بخش، و حسن را به محمد و علی و فاطمه و حسین!

الهی، همه این و آن را تماشا کنند و حسن خود را، که تماشایی تر از خود نیافت.

الهی، هر که شادی خواهد بخواند، حسن را اندوه پیوسته و دل شکسته ده! که فرموده ای "انا عندا لکنسرة قلوبهم."

الهی، دل بی حضور، چشم بی نور است، این، دنیا را نمی بیند و آن، عقبارا.

الهی، فردتها تو بی که ما سوایت همه زوج ترکیبی اند و صمد فقط تو بی، که جز تو پری نیست و تو همه ای که صمدی.

الهی، حسین شیرخوارم اهنک بر خاستن می کند و از ناتوانی و بی تابی بر خود می لرزد تا دستش را بگیرم و

بایستانش که آرام گیرد، حسن هم حسین تو است و جز تو دستگیری نیست. به شیرخوار حسین دست حسن را

بگیر!

الهی، حسین شیرخوار حسن را به حسن بخش و حسن را به شیرخوار حسین!

الهی، ان که خواب را به جاله اصطیاد بشرات نکرده است، کفران نعمت گرانمایی کرده است، که دری

از پیغمبری است.

الهی، مراجعت از مهاجرت به سویت، تعرب بعد از هجرت است، و تو بی که نگهدار دل مایی.

المی، تو خود گواهی که در عصر سلخ شهر اسد مبارک ۱۳۹۰ه.ق. چنان حسرتی بر این بنده مستولی شد که گوشه های چشمم بانو دان بهاری برابری می کرد و آه های آتشینم جهنم سوز بود، که بیداران در این ماه رسگار شدند و این خفته زیانگار. این حسرت یک ماه بود، با حسرت یک عمر چه باید کرد. امشب که لیلہ چهارشنبه بیست و سوم شوال المکرم ۱۳۹۰ه.ق. است، اذ دل و جان توبہ کرده ام و صمیمانه به سوی تو رخت بسته ام، "یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد یا اسد" مسافر تائبت را پیروز تو فیتش ده که بر عہدش استوار باشد و ہموارہ محو دیدار باشد!

المی، نور برانم داده ای، نار و جدانم ہم بدہ!

المی، ہشیار را با بستر و بالین چه کار و مست را با دین و آیین چه کار.

المی، آن کہ در نماز جواب سلام نمی شود، ہنوز نماز گزار نشدہ، ما را با نماز گزاران بدار!

المی، خوشا آن کہ بر عہدش استوار است و ہموارہ محو دیدار است!

المی، ہمہ در راہ خود استوارند، حسن را در راہش استوار بدار!

الهی، توفیق ترک عبادتم در عبادتم ده!

الهی، حاضر با غافل برابر نیست، حضور و عظمتم ده!

الهی، شکر است که به سر "من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة اجهلیة" رسیدم و امام شناس شدم و فهمیدم که امام، اصل او قائم و نسل او دائم است.

الهی، آن کس تاج عزت بر سر دارد که حلقه ارادت را در گوش دارد و طوق عبودیت را در گردن.

الهی، همه، بدان را در کوه و جنگل می‌پسند و حسن در شهر و ده.

الهی، در خواب سکین بودم و دیر بیدار شدم، باز شکر است که بیدار شدم. خنک آن که مشمول "آئیناهُ الحُکمُ صیبا" و "آئیناهُ رحمة من عندنا و علمناهُ من لدنا علما" است!

الهی، هیولای اولای بیچ نذر است، فقط قابل دیدار صورت یار است.

الهی، شکر است که حقیر و فقیرم نه امیر و وزیر.

الهی، چگونه حاضر نباشم که معلوم تو بلکه علم تو ام. "وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا."

الهی، چگونه از عمده شکر برآیم که این بی نام و نشان را سر و سامان داده ای.

الهی، تاکنون دیوانه فرزانه نابودم و اینک فرزانه دیوانه ناشدم.

الهی، فرزندان حسن هرگاه از کار خسته شدند از شنیدن یک بارک اسد پدر چنان نیرو می گیرند که گویا هستی

ندیدند؛ اگر پدرشان یک بار بارک اسد از تو شنود، چه خواهد شد.

الهی، عاشق را با شعر و شاعری و سجع و قافیه پردازی و الفاظ بازی چه کار!

الهی، پرندگان همه یک طرف و مرغ عشق همه یک طرف؛ گیاهان همه یک جهت و گیاه عشق یک جهت

؛ همه درس هایک جانب و درس عشق یک جانب؛ همه یک سوی و عشق یک سوی.

الهی، بلبل به چمن خوش است و جُلّ به چمنین؛ حسن را آنچنان کن نه این چنین.

الهی، از خوردن در شکمتم که جاد را حیوان می کند و حیوان را انسان.

الهی، این ایام معدودات است و محرم ماه ارشاد در پیش؛ تو فایده ده تا هم اکنون قابل ارشاد شوم که گفتار از

دین بی کردار نموداری ندارد.

الهی، مرا به نعمت لقاییت تعمم فرموده ای، چگونه شکر آن بگذارم.

الهی، شکر آن که به جنت لقاییت در آوردم.

الهی، از اربعین کلمبی ام به روی اربعین و کلیم علیه السلام و کریمه "وواعذنا موسی" شرمندۀ ام که حق بیچ

یک را به جای نیآورده ام.

الهی، کجا سردوست از دوست مستور است؛ چگونه حسن دعوی دوستی کند که مجور است.

الهی، یک عمر امروز را به فردا بردم؛ توفیقم ده که حال فردا را به امروز آورم!

الهی، شمه درس و بحث و فکر و ذکر م این شد که جهان را جهانانی است و جان را جانانی.

الهی، قربان لب و دهنم بروم که به ذکر تو گویا بند.

الهی، تاکنون از این و آن به سویت راه می یافتم و اینک از تو به این و آن آشنا می شوم.

الهی، در شکتم از آن که در غربت از یاد وطن شگفته می شود و در دنیا از یاد آخرت گرفته.

الهی، چون است که در خود می نگرم به تو نزدیک می شوم و در تو می نگرم از تو دور.

الهی، تو خود بزرگی و بر همه دست داری. مرا بزرگ آفریدی و بر همه دست دادی. باری، از بزرگِ آنچه‌ان،
بزرگِ این چنین پدید آید.

الهی، تا حال تو را پنهان می‌پنداشتم و حال جز تو را پنهان می‌دانم.

الهی، یکی حافظه قوی دارد و دیگری همنه قوی، خنک آن که عاقله بالغه دارد.

الهی، آن که را دل بازی دادی، دهن بسته است؛ این سخن پرداز، دل بسته است.

الهی، مرا بر همه سلطنت دادی؛ به سلطنت مرا بر من سلطنت ده!

الهی، حسن از دست خود چنان بود و در دست تو چنین شد؛ شکر است که آنچه‌ان این چنین شد.

الهی، تو را دارم چه کم دارم، پس چه غم دارم.

الهی، هر که را می‌بینم با خود است، مرا با خودت دار!

الهی، هر که را می‌بینم در تخیر و تصرف ملک می‌گوید و می‌کوشد؛ حسن را سیر در ملکوت ده و انس با جبروت

و به زبان آمان گویا کن و در حضور مالک ملک و ملکوت و جبروت بدار!

الهی، از سجده کردن شرمسارم و سر از سجده برداشتن شرمسارتر.

الهی، یا "لا اله الا انت" اجازه خواهم که "هوهو" گویم و "انت انت"!

الهی، این کمترین را با قلیل بدار!

الهی، در شکستم از که کوه را می شکافد تا به معدن جواهر دست یابد و خویش را نمی کاود تا به محزن حقایق برسد.

الهی، هر نعمت و زحمت بر حسن آید نعمت و رحمت است، و همه تلخی ها در کاش شیرین تر از عسل

است، و هر دشواری برای او آسان است جز این که گرفتار احمق شود؛ به عزت و سلطانت در چنگ

احمق گرفتارش مکن!

الهی، حسن را شیرو پلنگ ببرد و با احمق به سر نبرد!

الهی، روی زمینت باغ وحش شد؛ خرم آن که از وحشیان برست!

الهی، شگرت که بنده آزادم.

الهی، نمی گویم که ظالم نیستم، ولی شکر که از عمال ظلمه نشدم.

الہی، سیلی سرازیر شد تا قطرہ ای نصیب حسن کردید.

الہی، شکر ت کہ این کودن را در سایہ اقبال بزرگان، واسطہ فیض گرانیدی.

الہی، گرچہ علم رسمی سربہ سرقیل و قال است، باز شکر کہ علم و کتاب حجابم شدند نہ سنک و گل و درہم

و دینار.

الہی، بہ حرمت سرو سلمان گرفتگانت این بی سرو پارا آوارہ ات کن.

الہی، شکر ت کہ از دوستان دشمنانت و از دشمنان دوستانت نیستم.

الہی، شکر ت کہ دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.

الہی، نمی گویم کہ از دوستانم، ولی شکر کہ از دشمنان نیستم.

الہی، شکر ت کہ بہ دیدار حسن جمالت عاشقم و بہ گفتار ذکر جمیلت شایق.

الہی، ماہرچہ کنیم کم است و تو ہرچہ دہی بسیار؛ "یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالتَّوْقَلِيلِ!"

الہی، شکر ت کہ صاحب منصب بی زوالم.

الهی، سگ که و حائط و صید، حرمت امانت را داشته باشند و حسن ظنوم و بهول با امانت تو خیانت کند!

الهی، کتابدار و کتابخوان و کتابدان بسیارند؛ خنک آن که خود کتاب است و کتاب آر!

الهی، خدا خدا کشتن مجازی ماکه این همه برکت دارد، اگر به حقیقت گوئیم چون خواهد بود.

الهی، وای بر حسن که اگر به پدیه ای بی باک شود تا به ذات پاک و نام های گرامی و نامه شرک و فرستادگان بزرگ و دوستان ستوده ات سوگند یاد کند.

الهی، دهن حسن به عطر ذکر تو معطر است، حیف است که بوی بد گیرد.

الهی، شمس اگر چه سلطان کواکب و نیر اعظم و شمسیه عقد فلک و کواکب قلب و تخمیر و ذهب و ملک و سراج و تاج جهان افروز است، ولی حسن نجم با قمر است که سائر اللیل و شمع بزم خلوت نشینان و مصباح شب زنده داران است؛ که عاشق سوخته را چراغی نیم افروخته باید تا رازش آشکار نکرد و رسوای هر دیار نشود. ماه است که چون سالک دل آگاه در تحول و اطوار است: گاه چون رخ زعفرانی اش هلال است و

گاه چون سالک مجذوب بدر نیر؛ و گاه چون مجذوب سالک در محاق؛ و گاه از شرم سوزد و گاه از شوق
فروزد.

الهی، دیترازدینانیدم، که همواره، همشین دونان است.

الهی، خردمندان خطاب "ادخلی فی عبادی" ارزوکنند. این بی خرد گوید: "یا لیت بینی و بینم اداً بعداً" که
نعمت عظیم شان انسانی را کفران کرده ام و از رویشان شرمسارم.

الهی، دردمندتالده چه کند. درمان ده تا بیشتر بنالم!

الهی، چهل و سه سال از من بگذشت، ۴۳ آن عمر کرده ام یا نه؟

الهی، بنده را باکاش چه کار و از لیت و لعل چه حاصل.

الهی، راه تو، به بزرگی تو دشوار است، و شگفتا که این مورگنک را آرزوی دیدار است.

الهی، از گناه این و آن رنج می برم که از چون تویی روی گردانیدند.

الهی، از دردم خرسندم که درماتش تویی.

الهی، شیدایی جانان را با حور و غلمان چه کار.

الهی، شکر است که تاکنون خواننده بودم و اینک گوینده.

الهی، این بی تمیز با این که عمری در نحو و صرف صرف کرده است، هنوز تمیز بین منادی و منادا و مشتق و مشتق منزه را نگذاشته است.

الهی، ادراک حرمان می کنم. شکر است که به دردم رسیدم که طیب، طالب دردمند است.

الهی، عمری اهل شهری را به سوی تو خواندم که اگر خودم عامل یک صد هزارم آنچه کفتمی بودی، از ملک برتر شدمی. ولی "یا مَنْ أَنْظَرُوا الْجَمَلِ وَ سَتَّرَ الْقَيْحَ" یک شهر به حسن، حسن ظن دارند و حسن به تو. وی را در

رستاخیز رسوا کن و از چشم آمان دورش بدار، که از روی همه شان شرمسار است!

الهی، در شکتم از این که که اشباه الناس و رمه رمه آدمی پیکر، که یکی نمی گوید من کیستم.

الهی، حسن زاده چگونه دعوی بی گناهی کند که آدم و حوازاده است نه ملک، و چگونه از آمرزش تو ناامید باشد

که "رَبَّنَا ظَلَمْنَا لَكُوتًا نَهْ" بما اغویثنی.

الهی، هر چه راز بود به پیغمبرت گفتی و آن سوده بر ما نهفت در یافتن آنها، ما را دریاب.

الهی، عابدون معبود است و امام اشرف از ماموم؛ آدم مسجود ملائکه است. این شیطان پرستان پست تر
از ابلیسند.

الهی، رسالت فرموده: (شَرَّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ) و چه نیکو فرمود کور چشم سر، از مشاهده خلق محروم است
و کور چشم دل از رویت حق. حسن را چشم سر پینا داده ای چشم دل پینا نینده تا خلق بین و حق بین شود!
الهی، اسم را حسن کردی، که "الاسماء تتحل من السماء؛ خلقتم را حسن کردی، که تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ؛ خلقتم را هم حسن کردان، که "يُدَلُّ اللهُ سِنَاتِهِم حَسَنَاتٍ."

الهی، روزگاری تو را به آواز بلند می خواندم، اکنون از آن استغفار می کنم، که "اذنادی رَبِّ نَدَاءٍ خَفِيًّا"
الهی، سالیانی به خواندن اشارات و اسفار و شفا و فصوص دل خوش بودم و اکنون به گفتن آنها عاقبت حسن
را حسن کردان.

الهی، کدام بیشمری از این بیشتر که بنده در حضور مولایش بی ادبی کند.

الهی، محاسن حسن به بیاض بایل شد، وجه قلبش را نورانی کن، که از "یوم تَبْيَضُ وَجْهُهُ وَتَسْوَدُّ وَجْهُهُ" اندیشه دارد.

الهی، چه سگفتی از این بیشتر که ماء مهین خوانا و نویسا شود و سلاله طین کوا و شوا.

الهی، این همه خواب و بیداری ام "رَبِّ اَرْجَعُونِ" گفتن بود و از جناب شما پذیرفتن، دیگر به چه رو "رَبِّ

اَرْجَعُونِ" گویم که "اَنَا اِيه اَرْجَعُونِ" گویم.

الهی، هراس حسن از خویش، پیش از اهرمن است، که این دشمن بیگانه است و آن آشنا و همخانه.

الهی، نعمتهایی که به حسن داده ای تا قیامت نه تواند احصا کند و نه تواند از عمده شکر یکی از آن ها برآید.

الهی، آنچه به حسن داده ای همه از تفضل ان ولی نعم بود، وگرنه این منعم چه کاری کرده است تا به موجب

آن استحقاق ثوابی را داشته باشد؛ باز هم چشم توقع به تفضل ان جناب را دارد که دست دیگر نمی شناسد.

الهی، یکی بر خرمی کند و هتارا به کتر می رسد. حن ضَرْبَ يَضْرِبُ صَرْفِ مِي كَرْدُو بَه "كُنْتُ كَثْرًا" دست

یافت.

الهی، درباره انبیای فرمودی: "و کذلک جعلنا لکل نبی عدو شیاطین الانس و الجن"، حسن پر توقع می خواهد

که نشانه تیرهای شیاطین زمانه نشود!

الهی، حسن که مترلی طی نکرده و به مقامی نایل شده این همه از اشباه الناس اشتمراز دارد؛ کسانی که منازلی سیر

کرده اند و به مقاماتی رسیده اند، از حسن پتدر بیراری می جویند.

الهی، این حرف ها را کی به من یاد می دهد و از کجا نازل می شود.

الهی، حسن روزگاری نگذرانید، بلکه روزگار بر او گذشت.

الهی، شگرت که از شرق تا غرب عالم به حسن خدمت می کنند.

الهی، در شکتم از کسی که گوید به فلانی مرگ ناگهانی رسید.

الهی، تاکنون به زحتم از بیرون می طلبیدم، و اینک به رحمت از درون می جویم.

الهی، شگرت که در کوتیم، که اهل معصیت از آن شرم دارند. الهی، این بنده از روی خود شرمنده

است، چگونه از پروردگارش شرمسار نباشد.

الهی، چگونه شکر این نعمت گذارم که اجازه ام داده ای نام نیکوی تو را به زبان آورم و در پیشگاهت با تو

گفتگو کنم و نامه ات را بکشایم و بخوانم، و گرنه "این الترابُ و ربُّ الارباب." "

الهی، چون از تو پرسم، دانیان هکید سرگردانی ام دهند که در دل است؛ خود دل در کجا است؟

الهی، چگونه حسن از عهده شکر وجودت برآید که دار غیر تنهایی وجودت را به او بخشیدی.

الهی، شکر است که دیدگان بینایم دادی که پرتو جمال دل آرایت را در مرئی و مجالی اسمای حسنی و صفات

علیای تماشای کنم و از آن لذتی می برم که خود دانی.

الهی، در پگاهی تنی چند را بر خاکدانی گرد آورده دیده ام که یکی با تیغه آهنی و دیگری با تکره چوبی ان مزبله را با چه

حرص و ولعی می کاویند تا باشد که پاره پارچه ای یا چرمی یا کهنه دیگری به دست آرند. حسن چگونه از عهده

شکرت برآید که شب و روز کتاب تو را و کتاب های اولیایت را ورق می زند و دل آن ها را می کاود و از

معانی آن ها که نسیم بهشتند دماغ جانش معطر می گردد. بار خدایا، اگر آن خاکدانیها بدان کار نباشند، حسن پاکد ان

بدین کار تواند بود. پاداش نیکشان ده که بر بنده حق دارند!

الهی، شکر است که همه کواکب و و ایام را برای حسن سعد گردانیدی.

جمعی از تو ترسند، و خلقی از مرگ، و حسن از خود.

الهی، از کتاب با پانچ پرسش خواستن و حل مشکل طلبیدن، عیال سفره دیگران بودن است. (یا غنی یا

مغنی)، (یابی یا معطی)، تاکی جیره خوار این و آن باشم و در کنار خوان آمان نشینم، هر چند بر سر هر سفره

رزاق تویی.

الهی، یکی نان دارد دندان ندارد، و یکی جان دارد و جانان ندارد. شکر است که حسن هم این دارد و هم آن

دارد.

الهی، ایام او آخر رجب ۱۳۹۱ ه. ق. برایم چون نیمه ان روز استفتح بود که به تدریس اسفار افتتاح کردیم.

بار خدایا، چگونه شکر کنم که هر روز در وصف اسمای حسنی و صفات علیا و اطوار جلوه های جانفزای تو

سرگرم و دل خوشم.

الهی، خوش آن که چون عین ثور، چشم بینا دارد و مانند قلب اسد و عقرب، دلی آتشین و روشن و مثل جوزا در راه تو، میان سخت برسته است!

الهی، حسن غبطه حال عقرب می خورد، که عقرب کجا و حسن کجا؛ آن رو به مشرق دارد و این مغربی است؛ آن را قلب روشن است و این را ظلمانی؛ آن تاج بر سریش چشمش ترازوی داد است و این بیدارگر طغیان در میزان کرده است؛ آن سیر آسمان ها می کند و این زمین را نپیموده است؛ آن شب و روز بیدار است و این در خواب؛ آن به صراط مستقیم است و این کج رفتار منحرف؛ آن هشیار برای رفع عدو سلاح تیرو کمان و نیش از پشت دارد و این غافل بی سلاح در کمند دیو آرند؛ و چه خوش گفته اند که: "کونوا عقارب أسلحتهمانی أذبابها؛ فان الشيطان لن براوغ الانسان الامن ورائه" لاجرم آن نیکبخت از اسمان برتر شد و این تیره بخت هنوز خاک نشین است.

الهی، شکر تو به ناز و نعمت پرورده نشدم، و گرنه از کجا حسن می شدم.

الهی، اگر حسن مال می یافت و حال نمی یافت، از حسرت چه می کرد؟

الهی، چون است که اندوه تو مایه دل شادی است و بندگی تو برات آزادی؟

الهی، شکر است که روزنه ای از عوالم ملکوت را به رویم کشیدی. "رب زدنی علماً". رب زدنی فیک تحیراً!
رب انعمت فرداً!

الهی، در این شب دوشنبه بیستم شهر رسول اسد ۱۳۹۱ ه.ق. از استغفار یایم و از عبادت یایم بملکی استغفاری
کنم. "یا تَوَّابُ و یا غَفُور و یا رَحِیم یا مَنْ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ"، توبه ام را بپذیر!
الهی، من خودم را نشاتم تا تو را بشناسم.

الهی، حسن از حال مار غبطه می خورد که چون پیر شود به چهل روز گرسنه بماند و تحمل رنج گرسنگی کند، سپس به زمین
فرود رود و چون بیرون آید پوست افکنده و جوان شده باشد، که کلمه و روح مسموح تو، مسیح علیه السلام به
حواریون فرمود: "کُونُوا کَأَحْیَةِ"؛ مار پیر از پوست به در آید و جوان شود، جوانی حسن بگذشت و آثار پیری در او
نمودار شد و هنوز در حجابها گرفتار است.

الهی، تاکنون می گفتم جهان را برای ما آفریدی، اکنون فهمیدم که خودت هم برای مایی.

الهی، ادراک مفاهیم اسما که بدین پایه لذت بخش است، ادراک حقایق آنها چون خواهد بود؟

الهی، حسن که بدین اندازه حسن است، حسن آفرین چون باشد؟ "قبارک الله احسن الخالقین".

الهی، اگر حسن از تو جز تو خواهد، فرق میان او و بت پرست چیست؟

الهی، از کشتن نضی و اثبات شرم دارم که اثباتیم؛ "لا اله الا الله" را دیگران بگویند و "الله" را حسن.

الهی، شکر است که دل بی دردم را به درد آوردی.

الهی، شکر است که اولم را به آخر ماول کردی و آخرم را به اول مبدل.

الهی، شکر است که تا خودم را شناختم، تن خسته و دل شکسته دارم.

الهی، تاکنون می گفتم دارا تر از من کیست که تو دارای منی، از آن گفتار پوزش خواهم که اینک ۱۳ شهر

رمضان ۱۳۹۱ ه.ق. گویم دارا تر از من کیست که تو دارایی منی.

الهی، ماهنوز حرفهای این جهانی را نفهمیدیم تا توقع آن جهانی را داشته باشیم.

الهی، چه فکرهایی می کردم و به دنبال این و آن می رفتم و این در و آن در می زدم و موفق نمی شدم و خدا
خدای می کردم چرا موفق نمی شوم. بار خدایا، شکرت که جوایم را ندادی و چه نگو شد که نشد، وگرنه حسن نمی
شدم. تسلیم توام؛ حکم آنچه تو فرمایی، لطف آنچه تو اندیشی.

الهی، ندانسته از تو قرار می خواستم، اینک دانسته از تویی قرار می خواهم، که منظر "یا من کل یوم هونی
شان" ام.

الهی، خوش آن منعم که منظر "هو یطعمم ولا یطعم" است.

الهی، جایی که محمد بن عبدالله، انسان کامل، صاحب مقام محمود، خاتم انبیا، "ما عرفک حق معرفتک و ما
عبدتک حق عبادتک" گوید، حسن بن عبدالله، انسان نمای جاہل، باید "ما عبادتک و ما عرفتک" گوید.

الهی، تو آنکران به آزاد کردن بندگان رستگارند، این تهیدست را به بنده کردن آزادان سرفراز فرما!

الهی، دردمند دل آگاهت پنهانی و دزدکی می گریدتا نامحرمان به حرم خانه سرش دست نیابند، و آشکارا بنجد
داردتا نابخردان دیوانه اش نخواهند.

الهی، تا به حال می‌کوشم گذشته‌ها گذشته است. اکنون می‌بینم که گذشته‌ها می‌گذشت، بلکه همه در من جمع است. آه
آه، از یوم جمع!

الهی، در فکر فهمیدن حروف مقطعه کتابت بدین جا رسیدم که تمام کلمات حروف مقطعه اند. خنک آن که
اہل قرآن است.

الهی، این روزگار، طوفانی تر از طوفان نوح است و قرآن، کشتی نجات. خوشا به حال اصحاب السیفین!
الهی، گاهی در انواع مخلوقات گوناگون تو ماتم و گاهی در افراد لوناون آنها، و بیش از همه در اطوار جور و اجور
خودم؛ "رب زدنی فیک تحیراً!"

الهی، بدابه حالم اگر مرگم به حنقِ آنف باشد و بس! "یا حی و یا قیوم" جز تو که حیات دهد؟
الهی، تاکنون به امیدواری سرب بالا می‌داشتم و خدا خدایم کردم، اکنون به شرمساری سرب زیر افکندم که
چرا چون و چرا می‌کردم.

الهی، اعیات تراز من کیست، که با تو، همشینم.

الهی، خوشابه حال کسانی که لذات جهانی شان عطلانی شد!

الهی، از تو شرمنده ام که بنگی نگردم، و از مردم شرمنده ام که اثر وجودی ام برای ایشان چه بود.

الهی، کوینده ای گفت: «كُلُّ مَنْ فِي الْوَجْدِ يَطْلُبُ صَيْدًا». انما الاختلاف في الشجرات. تو خود گواهی که بدترین

شسکه، شسکه صید من است. از شر آن به تو پناه می برم، که جز تو پناهی نیست.

الهی، توفیقم ده که یک بار "استغفر الله و اتوب الیه" بگویم، که هنوز از کشتن آن شرم دارم.

الهی، تا کنون خودم را بر نبر کوینده می پنداشتم و حضار را مستمع، ولی اکنون میبینم کوینده تویی و من و مستمع، هر

دو، مستمعیم.

الهی، شاه به خیال شاد است و حسن به عقل.

الهی، تابه حال می گفتم "لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ" الان می بینم منظرش را بهم "لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ".

الهی، وقتی حسن چشم باز کرد که دست و پابسته است.

الهی، شکر است که دوستانم عاقلند و دشمنانم احمق.

الهی، شکر است که به حسن دختر دادی و پسر دادی و از هر یک چیز نابه وی خبر دادی.

الهی، تا به حال می‌پنداشتم معرفت نفس، مرقات معرفت تو است. شکر است که مرقات را اسقاط کردی و

به سر اشارت نبی و وصی "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ"، "اعلکم بنفسه اعلمکم بره"، آشنا فرمودی.

الهی، شکر است که به هر سو رومی کنم، کریمه "فاینا تولو قثم وجه الله" برایم تجلی می‌کند.

الهی، شکر است که دنیا می‌آزختم شد.

الهی، شکر است که از ظرف لغو زمانم به در بردی و در ظرف فوق ان مستقرم کردی.

الهی، خوشبختانه حال کسانی که همیشه محرمند، که ایشان محرم توانند!

الهی، وقتی بیدار شدم که هنگام خوابیدن است.

الهی، الحمد لله که در این حال به از این چه گویم و چه کنم.

الهی، چه کنم که تاکنون از بیرون جنت و درونی بودی، و اکنون از درون می‌جویمت و بیرون شدی.

الهی، جز تو از انسان بزرگتر کیست و در پیشگاهت از من کوچکتر کیست؟

الهی، شکر است که پیشه ام گزری و ملامتی است.

الهی، روی زمینت حیوانستان شد؛ حسن را به آسمان انسانانت انس ده!

الهی، این چه ودایی است که تا بخواهم سر مویی نزدیک شوم فرسنگها دور می شوم.

الهی، خاطر ما را از خطور خطیه نگه دار!

الهی، به حق آمانی که از دیده مردم غایبند، این غایب را در حضور بمیران!

الهی، دل خوشم که شاخه ای از شجره طوبایم.

الهی، ساعد علوی ام ده تا ابراهیم سان بت نفس بشکنم، و نفسم را نفس رحمانی گردان تا عیسی آسادر دمم!

الهی، خوشا آمان که در فلوات عشق تو بایمزد و از خود به در شدند و به تو قایمند!

الهی، این که ایان جان برای جماد می دهند، حسن جان برای حیات ندهد؟

الهی، همه در شهر اند عبادت می کنند، و حسن تجارت سربه سر خنارت.

الهی، حسن به قدر سمّ انخیاط یک روزنه به حسن مطلق راه یافت، این همه لذت و ابتهاج دارد، آمان که

برایشان هزار باب و ازهر بابی هزار باب دیگر گشوده شد چون خواهند بود، و تو خود چونی؟

الهی، تو که یوسف آفرینی حسن از زینجا کمتر باشد، و تو که لیلی آفرینی حسن مجنون تو نباشد؟!

الهی، چگونه شکر این موهبت را به جا آورم، که اگر شرق تا غرب را کفر بگیرد، در کاخ ربوبی ایانم سر مویی

خلل راه نمی یابد.

الهی، تاکنون به نادانی از تو می ترسیدم، و اینک به دانایی از خودم می ترسم.

الهی، حسن که از فهمیدن کتب تدوینی این همه ابتهاج و لذت دارد، کسانی که کتب تکوینی را می خوانند و

زبانشان را می دانند و مبین حقایق اسماءند چگونه اند، و کسی که با تو در گفت و شنود است چگونه است؟

الهی، ما که از فاضل چشیده دیگران بدستی می کنیم، چشیده ما چونند.

الهی، شکرت که از اساتید بی رنگ رنگ گرفته ام.

الهی، خوشا آمان که فقط با تو دل خوش کرده اند!

الهی، لطف فرموده ای این کمترین را با کتب آشنا کرده ای، لطفت را مزید بفرما و با صاحبان کتب آشنایش
کن!

الهی، درجات پدر و مادرم را مزید گردان که اگر ایشان احسن نمی بودند، من حسن نمی شدم!

الهی، شکر است که دارم کم کم مزه پیری را می چشتم.

الهی، گاهی "اعوذُ بالله من الشیطان الرحیم" می گفتم، و گاهی "اعوذُ بک من همزات الشیاطین"، و گاهی

"اعوذُ بک من شر الیوساس الخناس". از امشب که لیله سبت رابع صفر ۱۳۹۳ ه.ق. است اجازت می

طلبم که "ربِّ اعوذُ بک منی" بگویم.

الهی، شکر است که از ابلمان رنج می برم.

الهی، اگر حسن جهنمی است، جهنمی عاقلی را رفیق او گردان!

الهی، شکر است که شب و روز به پرندگان بال و پر می دهم.

الهی، حسن از حرف "تا" کمتر باشد که فعلش چون ذاتش خاص اسم شریف است. تاء قسم خاص تو باشد
و حسن نباشد.

الهی، در شکتم از کسانی که چون و چرایی، و کاش کاش گویند.

الهی، این و آن گویند بهای یک گرده نان پنج قران است. حسن بی بها گوید هرگز آن به بهادر نمی آید. در
ازای هر لقمه و جرعه از ازل تا بد شکر است.

الهی، موج از دریا خیزد و با وی آمیزد و در وی گریزد و از وی ناگزیر است؛ "اناسد و انالیه راجعون".

الهی، شکر است که دیده جهان بین ندارم "هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن".

الهی، این کلمه ناتمام خوشحال است که به اسم، سه حرف از حروف مقطعه فرقان را دارد است. کلمات تامه

ای که به حقیقت همه مقطعه قران را دارند چویند؟

الهی، شکر است که نهنج و نفی از دم عیوی را به حسن داده ای که مرده زنده می کند.

الهی، به حقیقت خودت، مجازا را تبدیل به حقیقت کن!

الهی، شکر است که توشه ای جز توکل ندارم.

الهی، شکر است که فهمیدم که نفهمیدم، و رسیدم که نرسیدم.

الهی، شکر است که در سایه انسان کامل به سر می برم.

الهی، شکر است که جوان مرگ نشدم.

الهی، شکر است که هر جایی یکجایی شدم.

الهی، شکر است که شاخه ای از شجره طوبایم.

الهی، شکر است که در حوله حاملین عرشم.

الهی، به نعمت حضور، قلبم را از خطور ذنوب بازدار!

الهی، شکر است که در این شب مبارک، به لیلۃ القدر رسیدم.

الهی، به حرمت راز و نیاز اهل راز و نیازت این نااهل را سوز و کداز ده!

الهی، توفیق شب خیزی و اشک ریزی به حسن ده!

الهی، امروز پنا تر از من کیست که تو را می بینم، و شنواتر از من کیست که سخن تو را می شنوم، و گویا تر از من کیست که از تو سخن می گویم، و دارا تر از من کیست که تو را دارم.

الهی، این بنده ات را از نیت گناه حفظ کن!

الهی، شکر ت که دلم را شروق جمالت و سیر در نور کمالت نورانی کرده ای.

الهی، شکر ت که در این لیلۀ چهارشنبه بیستم جمادی یکم ۱۳۹۴ ه. ق. دری از علم را به رویم کشودی.

الهی، حیوانی را در قفس نکرده ام. دستم ده که در قفس شده با رهایی دهم!

الهی، شکر ت که فهم بسیار چیزها را به حسن عطا فرموده ای و دانش را بسته ای.

الهی، شکر ت که دی دلیل بر اثبات خالق طلب می کردم و امروز دلیل بر اثبات خلق می خواهم. "کیف

یستدل علیک با هونی وجوده مصتقر الیک"

الهی، ظاهر م را چون باطن مخلصان گردان و باطنم را چون ظاهر مرئیان!

الهی، در سگتتم که بانادانی اندو هکینم و بادانایی اندو هکین تر.

الهی، شکرت از آنچه در سردارم اگر از سرگذارم سردارم، و اگر نگذارم سردارم.

الهی، در راهم و همراه درد و آهم، آهم ده و راهم ده!

الهی، شکرت که حسن تا کنون شاکر و حامد بود و اکنون شکر و حمد شد.

الهی، به قدر معرفتم تو را شکر و پرستش می کنم، که به وفق اقتضای عین ثابت، زمین شوره بود مثل نبات.

الهی، آدم شبکور کجا عبد شبکور کجا؟ که شبکور شکور نباشد.

الهی، حسن زاده آدم زاده است، چگونه دعوی بی گناهی کند.

الهی، اگر مذنب نباشد غفار کیست، و اگر قبیح نباشد ستار کیست؟

الهی، همه کار تو را می کنند و حسنت هم بیکار نیست.

الهی، خروس را در شب خروش باشد و حسن خاموش باشد!

الهی، اگر الفاطم نارسات، داستان شبان و سنگ تراش موسی است.

الهی، حسن که از شنیدن یک ندای "ان توحید ان تسی غیر الله" این همه ابتهاج دارد، ابتهاج خاتم گیرنده قران چه حد است، و خود ابتهاج تو چون است.

الهی، به ابتهاج خودت و ابتهاج خاتمت، ابتهاج حسن و دیگر نفوس و الهه ات را مزید گردان و وعده حق "لذینا مزید" ات را در حقشان آید فرما.

الهی، می دانم که می دانی، اما چگونه می دانی خودت می دانی. "أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ."

الهی، اگر گویم سگ کوی تو ام، از روی سگ اصحاب کهف شرمزده ام.

الهی، مس سگ اصحاب کهف بی طهارت روانود، و حسن را طهارت نباشد؟!

الهی، شنیدم که فرمودی: چه کنم با موشی خاک مگر یا مرزم.

الهی، شگرت که اگر شاهدان آسمانی از حسن با خبر باشند، سهیل أهلاً و سهلاً گوید، و کف و الخضیب کف بر

کف زند، و زهره چنگ در چنگ.

الهی، صعود بر زخی ام را به اعتلای عقلانی ارتقا ده!

الهی، به وحدت خلوتم ده و به کثرت وحدتم ده!

الهی، اگر من بنده نیستم، تو که مولای من هستی.

الهی، "یا حکم الحاکمین و یا میسر کلّ عمیر!" حکم محکم کلّ میسر لما خلق له "بر حسن حاکم است؛ حکم آنچه تو فرمایی محض لطف است.

الهی، خوشابه حال کسانی که نه غم بزدارند و نه غم بزغاله!

الهی، از سردل نشنت لب دوختم، و از شرانشینم سوختم.

الهی، آنچه از کلام تو نوشیدم در خروشم، و آنچه از جام تو نوشیدم در جوشم، با این همه جوش و خروشم خاموشم، به امید آن که دم به دم بنوشم و نوشم.

الهی، حسن را همین فخر بس که مقام واقعی حلقه به کوشی ابدی، از چون تو سلطان تحقیقی سردی دارد.

الهی، دلی به دم با آه و انین است، و دلی، همچون تورانشین است، و دلی چون کوره آهنگران است، و دلی چون قله آتشفشان است، و ای بر حسن اگر دلش افسرده و سرد چون یخ باشد و پایند مبرز و مطبخ!

الهی، در سجدہ بر شاگدہ ہو ہستم، این مصدوق را مصداق "کُلُّ یَعْمَلِ عَلٰی شَاکِدَةٍ" قرار دہ!

الهی، از پدہبرانی چیزها آموختم: از حضرت نوح نجی اسد: "فروالی اسد" و از حضرت یعقوب اسرائیل

اسد: "انا اسکو شی و حزنی الی اسد."

الهی، حسن توئی، و حسن حسن نامست.

الهی، اگر بہشت شیرین است، بہشت آفرین شیرین تر است.

الهی، حقیقت حدیث برزخی روایم را کہ قال رسول اسد "صَلِّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ: (معرفة الحکمة متن

المعارف)، مرزوقم بفرما!

الهی، گاہ گاہی می نمای و می ربایی، نمودنت چه دل نشین است و ربودنت چه شیرین.

الهی، آنکہ درد دارد آہ و نالہ دارد، شیرتر این کہ سفیر صادق فرمود: "ان آہ اسم من اسماء اللہ تعالیٰ، فاذا

قال المریض: آہ، فقد استغاث باللہ"، حسن از ملت ابراہیم آواہ است، آہ، آہ.

الهی، سفیر کبیرت فرمود: "المومن مرآة المومن." "اگر من مومنم تو هم مومنی، چه آخر حشرم گواه است که

"هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المومن المہمین العزیز الجبار المتکبر."

الهی، من از کدایان سبج درس کدایی آموختم.

الهی، شکر است که حسنت را سَمَتِ نون و قیامه داده ای، و حسن آفرین و حسن، و قیامه یکدیگر نهند. "سجناک اللهم

انت اهل التقوی"، که فرموده ای: (ان تقوا الله يجعل لکم فرقاناً).

الهی، نمایند ات فرمود: "القلب و حرم الله"؛ حرمت را حفظ بفرما!

الهی، "لک الحمد"، که حسن را با شاهدان آسمانی آشنا کرده ای و اطلس بی نقش نفسش را قبه زرقاء.

الهی، اگر مردم لذت علم را بدانند، کجا اهل علم را سر آسوده و وقت فراغ خواهد بود.

الهی، هر کس به حسن حرفی آموخت، تو از وی راضی باش و او را از وی راضی بدار!

الهی، "یا قابض یا باسط!" جزر بحر، مد را در پی دارد، و محاق قمر، بدر را، و اِدبار فلک و عقل، اقبال را، و

قوس نزول، صعود را؛ قلب حسن در قبض است و امیدوار ببط است.

الهی، از قبض شاکمی نیستم، که در مصحف عزیزت قبض را بر بطن مقدم داشته‌ای: (و اَسَدٌ یَبْقِضُ وَ یَبْطُ وَ الیه

تَرْجَعُونَ) فرموده‌ای، و نمایندگانت در مناجات با به تاسی کلامت "یا قابضُ یا بابط" گفته‌اند.

الهی، حسن در قبض، صابر است. که قبض و قضا و جمع و قران باهمند، و بطن و قدر و فصل و فرقان باهم.

اگر یوم الجمع نباشد یوم الفضل کدام است؛ و اگر قضا نباشد قدر کدام؛ و اگر قران نباشد فرقان کدام؛ و

اگر قبض نباشد بطن کدام.

الهی، اگر جز این در، در دیگر هست نشان بده!

الهی، کسانی که دیرتر گرفته‌اند پنجه‌تر و قوی‌تر شده‌اند حسن خام است و لطف آنچه تو فرمایی.

الهی، عینم را چون علمش بی عیب و شین بدار!

الهی، تا تو لیک نگویی، کجا من الهمی گویم.

الهی، معنار ساست و و رای این الفاظ نارساست؛ ما را به الفاظ ناروای ما کبیر!

الهی، آن که از مرک می ترسد از خودش می ترسد.

الهی، شکر است که یک زمینی آسمانی شد.

الهی، بسیار ما اندک است و اندک تو بسیار، و فرموده ای: هر چه بسیار تو بود اندک ز اندک تو می دهند بسیار.

الهی، عارف را به مفتاح بسم الله، مقام "کن" عطا کنی، که با "کن" هر چه خواهی کنی کن. با این جاہل بی

مقام هر چه خواهی کنی کن، که ان کلید دارد و ایم کلید دارد.

الهی، همه الفاظ یونانیان یکسوی و اسم عالم به لفظ قوسموس یکسوی.

الهی، ابلیس رحیم را بلا واسطه خطاب کنی، و انسان کامل را من وراء حجاب، که نه آن آیت قرب است

و نه این رایب بعد.

الهی، شکر است که از افکار رهن عاصم بوده ای.

الهی، دل چگونه کالایی است که شکسته آن را خریداری و فرموده ای: "پیش دل شکسته ام."

الهی، اگر یک بار دلم را بشکنی، از من چه بشکن بشکنی.

الهی، آن که دنبال درک مقام است، غافل است که مقام در ترک مقام است. حسن رادر مقامش مستقیم و مستقیم بدار!

الهی، با ستاری و غفران، جزا خواستن کفران است.

الهی، همشین از همشین رنگ می‌گیرد. خوشا آن که با تو، همشین است! "صبغة الله و من احسن من الله صبغة".

الهی، از جهنم بعد و حرمان از درک حقایق، ربانی ام ده!

الهی، لذت ترک لذت رادر کامم لذت‌ترگردان!

الهی، حسنت کودک نفهم زبان بهانه بگیر است، با هزار "لن ترانی"، (ارنی) گوست.

الهی، چگونه از عمده شکر برآیم که روزی با کتاب موش و گربه عید زاکان فراحان بودم و امروز به تلاوت آیات قرآن الرحمن.

الهی، مجازمار تبدیل به حقیقت بفرما!

الهی، آفتاب گردان و آفتاب پرست عاشق آفتاب باشند، و حسن عاشق آفتاب آفرین نباشد؟

الهی، تو که بی نیازی و بی نیاز می باشی، حسن هم که کدای درویش تو است، بخشش را با درویشانت بیش بفرما!

الهی، با همه شیرین زبانی و شیرین کاری ام، نمی دانم چه کاره ام.

الهی، اصطلاحات انباشته را دانش پنداشته ایم. "یا نور السموات و الارض" قلب ما را مورد مشیت "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء" قرار ده!

الهی، آکنده از عبارات اصطلاحاتی ام، که حجاب معرفت شهودی شده اند. خوشا مطالبایی که با قلب بی رنگ، حامل عطاییت شده اند!

الهی، همین قدر فهمیده ام که خداست و دارد خدایی می کند.

الهی، جان به لب رسید تا جام به لب رسید.

الهی، در روزگاری افتاده ایم که سلام ما جواب ندارد.

الهی، وای بر حسن که اگر از تو ترسد و از او ترسند!

الهی، شگرت که به بلای شهرت مبتلا نشده ام.

الهی، حقیقتی که از دانش ترازوبه دست آمد این است که تو "فصل حقیقی" همه ای.

الهی، حسن را در اولاد و احقاد و اسباط و ذراری اش حفظ بفرما!

الهی، موی حسن سفید شد و خوی حسن سفید نشد.

الهی، حسن را با عروس اقلیدس چه کار، با عروس قرآنش بدار!

الهی، حسن را با کسانی که همشین تواند همشین بفرما!

الهی، حسن را یک رنگ تعلق "صِبْغَةَ الله" بسند است و دیگر ما بند.

الهی، آن که رسیده است خاموش است، حسن نارسیده در جوش و خروش است.

الهی، آن که در حجاب نیست تنها تویی.

الهی، شگرت که حسن را با کتابت آشنا کردی.

الهی، حُجَّتِ راجُتِ قَرارِ دَاده‌ای، حَسَنَتِ راجِبِ حُجَّتِ قَرارِ ده!

الهی، امشب که شب قدر است همه قرآن به سر می‌کنند، حسن را توفیق ده که قرآن به دل کند!

الهی، مایه عزت حسن آمده حکم ذوالمنن

هر چه بدو قدر دهد هر چه بر او ثنا کند

الهی، رویم را نیکو کردی، نویم را هم نیکو کردان!

الهی، اولیای تو خرف را گوهر شپراغ می‌کنند، بلکه سگ را آدم می‌کنند، حسن هم "کَلْبُهُمْ بِأَسْبَاطِ ذُرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ".

الهی، شکر است که اقتضای عین ثابت حسن، اغتدای از ماده محمد و آل محمد است.

الهی، شکر است که از پستان ایمان و طهارت و تقوا شیر خورده ام.

الهی، چه جویم که غایت نشان از توبی نشانی است، و چه گویم که نهایت عرفان به تو سرگردانی است.

الهی، حسن بسیاری از جنازه‌های زنده را می‌بند و می‌گوید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ الْمُحْتَرَمِ".

الهی، قرآن و انسان و عرفان و برهان یکی اند و از هم جدایی ندارند، حسن را تا حد جمعی ده!

الهی، سین را در دل حسن نهاده ای، یاسین را هم در دل حسن نه!

الهی، خوشبختانه حال کسانی که عبادت مجانبه دارند!

الهی، "سُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ"، قطره‌ماء مهین را چه منیتی و چه منیتی؟!

الهی، به عزت جمال اسم عزیز جمیلت، حُسن صنایع شمالِ حننت را از مشاین مثله مصون بدار، و ان گوهری

را که اول بار به "تَفَحُّتٌ فِيهِ" بدو عطا فرموده ای هم اول بار به "اَسْدِي تَوْنِي الْاَنْفُسِ الْمُتَقَبَّضِ وَ مُتَوَقَّافِ بِنُفْرَا!"

الهی، از توبه بایم توبه کردم.

الهی، آنچه حن خواست نکوشد که نشد.

الهی، این آدم نما که از خوردن گوشت بره کوفسند تا بدین اندازه دنده اند، اگر گوشت گوشت گراک و

پلنگ را بر آمان حلال می فرمودی چه می شدند؟!

الهی، راز دل با تو چه گویم که تو خود را زدی

دانه ولانه و بال و پرو پرواز دلی

الهی، همه تو را خوانند: قمری به قوقو، پوپک به پوپو، فاخته به کوکو، حسن به هو هو.

الهی، به رحمت رحمانیه ات نطقم داده ای، به رحمت رحیمیه ات سکوتم ده!

الهی، حاصل کار و کوششتم این شده است که از غفلت به در آمده ام و در حیرت افتاده ام.

الهی، شکر است که موت احترامی دامن گیرم نشده است.

الهی، شکر است که حسنت هم مشمول موبت "و انی عذت برّبی و ربکم ان ترجمون" شده است.

الهی، شکر است که ندای "یا ایتهما النفسُ الْمُطْمَئِنَّةُ" را لیک می گویم.

الهی، شکر است که بر قدم لقمان و ایوبی مشهد و یعقوبی مشربم.

الهی، شکر است که به زیارت حقیقت طلعت دلارای کتابت تشرف یافته ام.

الهی، شکر است که در این شهر اند ۱۴۱۴ه. ق. پیش از لیلیه الجوائز به جایزه رسیده ام. الهی، شکر است که فهم

خطاب محمدی روزی ام شده است.

الهی، شکر است که همه نقش ما بر آب شد و کثرتی که حجاب بود سراب شد.

الهی، شکر است که حسن مجذوب نظام احسن وجود است.

الهی، شکر است که عقل و دینم دستم را بسته اند.

الهی، شکر است که حسن زمینی احسن آسمانی شده است.

الهی، حسن روزگاری غرق در کتاب تکوینی و تدوینی است و هنوز در فهم یک حرف، طر فی بنه است.

الهی، نبی تو خاتم الانبیاء فرمود: "کل اسم من أسماء الله اعظم" و ولی تو صادق آل محمد (صلی الله علیه و سلم)

فرمود: "ان آه اسم من أسماء الله"، حسن را از همه اسم اعظم بی شمارت فقط یک اسم اعظم "آه" است

که جز آه در بساط ندارد.

الهی، شکر است که طعمه و لقمه من از مآدبه ات قرآن کریم است.

الهی، حسن، مفت پیر شده است.

الهی، شکر است که هر کتابی را می خوانم، کتاب وجود خودم را می خوانم.

الهی، شکرست که زنگ تفریح من کشت و گذار در کتب و دفاتر علمی و تماشای آن هست چنان که ولی تو
امام علی وصی علیه السلام فرمود: ((الکُتُبُ بَسَاتِینُ الْعُلَمَاءِ)).

آثار استاد علامه حسن زاده آملی

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱- الی نامه (اثر حاضر) | ۱۳- البیات ثنا |
| ۲- کلمه علیا | ۱۴- شرح خصوص الحکم (نوار زمی) |
| ۳- النور المتجلی فی ظهور الظلی | ۱۵- هزار و یک کلمه ج ۴ |
| ۴- خیر الاثر در رد جبر و قدر | ۱۶- شرح العیون فی شرح العیون |
| ۵- هزار و یک کلمه ج ۱ | ۱۷- هزار و یک کلمه ج ۵ |
| ۶- هزار و یک کلمه ج ۲ | ۱۸- الحجج البالغة علی تجرد النفس الناطقة |
| ۷- مجموعه مقالات | ۱۹- شرح خصوص الحکم (قیصری) ج ۱ |
| ۸- درس هینت ج ۱ | ۲۰- درس معرفه الوقت والتبلیه |
| ۹- درس هینت ج ۲ | ۲۱- شرح الاشارات والتسیهات ج ۲ |
| ۱۰- النفس من الکتاب الثناء | ۲۲- شرح الاشارات والتسیهات ج ۳ |
| ۱۱- اظبط المقال | ۲۳- شرح خصوص الحکم (قیصری) ج ۲ |
| ۱۲- هزار و یک کلمه ج ۳ | ۲۴- هزار و یک کلمه ج ۶ |